

بپرهيز از اينگونه شعر خونريز که راه حل نبود در جنگ و ستيز

سروده، باری جهانی «موری رخصت راکوه خم در خخه»

در این شعر گفت و شنید فرزند و مادری است که فرزندش تصمیم به عمل انتحاری گرفته است. مضمون شعر، مضمون تازه ای نیست، در کتاب های دینی و نوشتار و گفتارهای به اصطلاح روشنفکران دینی مذهبی از قرنهای بدینسو مضمون شعر باری جهانی فراوان بیان و انتشار یافته که البته در اوضاع رقتبار کشور این موضوع آنهم بصورت شعر در افکار عامه تأثیرمنفی برجا میگذارد زیرا شعر جامعه ما، فرهنگ سیاسی ما نیز هست و فرهنگ جوشش گوهری یک ملت است و این فرهنگ است که سیاست، حقوق، دین و هنر را بوجود می آورد و تنوع می بخشد ولی هرگاه راه آفرینندگی اش در سیاست و دین و حقوق بسته شود، میکوشد در هنر نمود گردد و وقتی راه های هنری نیز بسته شود، فقط شعر تنها دامنه جوشش فرهنگی میشود و شعر با فرهنگ انطباق می یابد. بنابراین فرهنگ ناب ملت را باید در شعر شاعرانش سراغ نمود.

در این ارتباط بهتر می بینم به ذکر چند سطری از کتاب تحت عنوان «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» از آرامش دوستدار نویسنده ایرانی و استاد فلسفه در پوهنتون المان بپردازم او در یک جای کتابش موضوع را بصورت سوال اینگونه مطرح میکند:

« ما یک هزار سال پشتوانه شعری داریم، این پشتوانه گرانبها از دیر بار می درخشد، چشمه های آنرا کیها با چیها می جوشند و درخشان نگه میدارند؟ عطار با شعر های مجنونانه اش، مولوی از یکسو با شعر های جنون آمیزش در غزلیات و از سوی دیگر با ملغمه ای از حکایتهای الهی، آدمی که عرفانی و غمناکند و نیز گاه با مثالهای به غایت خنده دارش در مثنوی، حافظ با غزل های عطر آگین و مدهوش کننده اش، طبعاً سعدی با نثر و شعر پر تجربه و پند آموزش. اینها چهره های تابناک شعر ما هستند. چند تاریخ نگار تر و تمیز مربوط به دوره های اسلامی مانند تاریخ جهان گشای جوینی و تاریخ بیهقی را در نثر میتوان بر آنها افزود که گاه این و گاه آن و گاه هر دو را تاریخ نگار «علمی» می خوانیم! و البته فردوسی که مقوله ای کاملاً جداست و شالوده سخن و زبان فارسی را ریخته طبعاً نمیتوانسته این میان فراموش شده باشد» و شعر خیام با آنکه و شاید بخصوص از آنرو که دل مارا به این و آن چیز خوش میکند، مثلاً به می خوردن و بوسه از لب یار گرفتن و بر حذر داشتن ما از اینکه دمی از خوش زیستن غافل بمانیم، هر بار پوچی واقعیت را که انگیزه گوسزد در مورد خوش زیستی است با همان شدت پیشین بما می چشانند از لا به لای تصاویر مطلوبی که خیام با رباعیانش به گویاترین، فشرده ترین و زیبا ترین و به پندار ما، درمی آورد، پوچی زندگی که از نیستی می آید و نیست می شود، بانبروی مقاومت ناپذیرش بیرون می زند و نه تنها احساس آنی ما بلکه ذهن و فکر ما را در تسخیر خود نگه میدارد.»

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی از کجا آمده ای
خوش باش ندانی که کجا خواهی رفت.

آرامش دوستدار در جای دیگر همین کتاب که از آن در بالا نام برده شد بعد از استدلال افکار هریک نخبگان شعر نتیجه میگیرد که جوهر فکری شان دینی - مذهبی است و میگوید: « تا زمانیکه ما خود را در قفس فرهنگی خود محبوس کرده ایم، غرب برای نفوذ در آن از خارج همه وسایل ممکن را دارد، بنا بر این، این ماییم که باید این تله را از درون منفجر نمائیم. چگونگی این کار را مستقیم و غیر مستقیم از خود غربیها میتوانیم بیاموزیم که در این زمینه ورزیده و مجربند، چنین کاری را در بُعد شعری فرهنگ دینی ما فقط نیما یوشیج توانست آغاز نماید.

آرامش دوستدار، در مسایل فلسفی نیز در همین کتاب و کتابهای دیگرش از پیام زرتشت در فرهنگ دینی گرفته تا اندیشه ها و نظرات کسانی چون ابن سینا - عبدالله روزبه - زکریای رازی - ابوریحان بیرونی - فارابی - غزالی - ابن خلدون و ناصر خسرو را به تحلیل و بررسی گرفته و دیدگاه های آنها را با فلاسفه یونانیان مقایسه کرده و نشان

داده است برخلاف آنچه که اندیشوران یونان متوجه طبیعت و آزادی بوده در ایران و جهان اسلام در قید و بست دین و پوچی و بی ارزشی جهان پرداخته اند، که نمیشود از درون این اندیشه های بسته، فرهنگ آزادی و دیموکراسی بیرون آید.

بهر حال کار تحقیقی آرامش دوستدار کاریست بس بزرگ، ارزشمند و قابل ستایش. و از آنجائیکه فرهنگ مردم ایران و افغانستان چندان تفاوتی باهم ندارند بلکه مشترکات زیادی باهم دارند، میتوان تا اندازه ای در پرتو اینگونه مطالعات کارهای تحقیقی فرهنگی تاریخی، فرهنگ تاریخی افغانستان را شناخت. و در جهت تغییر و تحول آن کوشید، البته ذکر این مسأله بدان معنی نیست که افغانهای محترم خود از درک و توان انجام چنین کارهای عاجز اند، نخیر هستند افغان های دانشمندی که شاید از درک و توانائی بهتری بهره مند باشند ولی در اینجا از کتاب مذکور بخاطری یاد آور شدم و مطالعه آنرا برای همه و بخصوص برای کسانی ضروری دیدم زیرا می بینم کسانی را که با نیت نیک اما ناخود آگاه تحت تاثیر عاطفی از اشعار و نوشته های عوام فریب و مبتذل تمجید کرده و از خود گرایش به افکار و عملکرد غیر انسانی طالبان نشان میدهند و بیهوده انرژی و حتی جان شان را فدا میکنند درحالیکه زندگی هیچ و پوچ نیست باید فریب آنها را نخورد که خود در اروپا و امریکا از نعمات شیرو عسل و چیزهای دیگر استفاده میکنند اما بمردم فقیر روا نمیدارند که به زندگی فقیرانه شان در صلح و آرامش ادامه دهند لذا در اجرای هر امری باید بدقت اندیشید و نباید زود مسحور سروده آقای باری جهانی و سروده های از این دست شد.

بر میگردیم بر اصل مطلبی که باری جهانی با نهایت ساده انگاری در دیالوگ شعری اش میکوشد پسر جوان و در مانده به نان شب و روز را به جنگ و جهاد طالبان که در واقعیت امر همانا اهداف شوم حکومت پاکستان است به انجام عمل انتحاری تشویق و ترغیب میکند و بمادر نیز تلقین می نماید که بجای درد و غم نابودی پسرش خوش باشد که پسرش با انجام عمل انتحاری بیک چشم بهم زدن به بهشت میرود و در آنجا به فرشتگان زیبا و جویباری از شیر و عسل میرسد.

این همان اسطوره ابراهیم در تورات است، ابراهیم، پسرش اسحاق را به کوه موریامی برد تا در آنجا وی را در راه خدا قربانی کند، در راه دچار تزلزل و دو دلی و کشمکش احساسات و عواطف میشود زیرا که از یکسو میخواهد ایمان خود را به خدا ثابت کند و به بهشت برگردد، از سوی دیگر از دوست داشتنی ترین چیز خود نمیتواند بگذرد بالاخره گویا دل خدا بحالش میسوزد و آنگاه گوسفندی را از بهشت که هیچگونه عاطفه و تعلق خاطری به آن ندارد زیر تیغ اش قرار میدهد و بدینگونه ابراهیم به زعم خود باحفظ جان پسرش رفتن به بهشت را کمائی میکند. و از آنجاست که کسانی به پیروی از او بعد از مردن به آرزوی رفتن به بهشت گوسفندی را قربانی میکنند و کسانی هم به عشق رسیدن بقدرت بروی زمین جوانان ناخود آگاه و مردم فقیر و درمانده روزگار را با پرداخت چند پول ناچیز و تلقین در راه رسیدن به بهشت به جنگ و جهاد میکشند، ولی مهمتر از قربانی شندگان مسأله بازماندگان و مادران هستند که زار و حیران در خانه های شان می مانند و با از دست دادن فرزندان و شوهران هرشب و هر روز تا آخر عمر قربانی میشوند.

من حیرانم به عقل و منطق آنهایکه یکی با داشتن دیپلوم دوکتورای حقوق از اروپا به انگیزه قومیت بدفاع از عملیات تروریستی و جنایات طالبان سخن گفته و بر آن صحه میگذارد و آن دیگری از امریکا زیر نام آزادی و استقلال، یا اسلام در آرزوی هرچه بیشتر قتل و قتل مردم و ویرانی کشور شعر می سراید، برای این منطق شان هیچ دلیلی نمی یابم به غیر از اینکه گمان برم که در برابر این نوع خدمات شان از حکومت پاکستان و ایران مزدی و پاداشی دریافت می نمایند.

در اینجا از باری جهانی می پرسم چرا مادر اقلاً اینرا به پسر جوانش نگفته که بچیم قدری فکر کن و یا از من مادر بیسواد که تجربه سی سال جنگ و جهاد را پیش نظر دارم بشنو که در آغاز آنهايي که از انقلاب دیموکراتیک سخن میگفتند و در فردای پیروزی انقلاب شان وعده بهشت برین را بروی زمین بمردم فقیر میدادند، دیدیم که چه دوزخی بر پاکردند، هزاران انسان را به قتل رساندند و وقتی خود را ناتوان دیدند پای اردوی سرخ را به افغانستان کشیدند آخر سر که حامی خارجی شان یعنی دولت شوروی قوايش را از افغانستان خارج نمود، دیری نپائید که انقلابی های بدولت رسیده راه همان کشور های امپریالیستی را که قبلاً هزاران بد و رد را نثار شان میکردند در پیش گرفتند، بعد از آنها باز هم همین مردم فقیر و بیوسيله بجا ماندند به امید اینکه گروه های جهادی بار ها و عده برقراری حکومت اسلام واقعی را میدادند و یک تعداد دیگر شان از حزب اسلامی حکمتیار از اسلام راستین و تأمین عدل و انصاف و برادری و برابری حرف میزدند، اما بعد از سقوط حکومت تحت حمایت شوروی یک لحظه صدای گلوله خاموش نشده میان گروه های جهادی بر سر کسب قدرت جنگهای بسیار وحشتناک برپا گردید و آنچه سلاح های که از روسها و دیگران در کشور برجا مانده بود، برسر مردم بی دفاع استعمال کردند، گویا صحرای محشر برپا گردید خانه ها و شفاخانه ها و همه آبادی ها و فابریکه ها ویران گردید، حتی کاریز ها تخریب شدند و زمین های زیاد از کشت و زرع باز ماندند. علاوه بجان و شرف هزارها زن و دختر و پسر تجاوز جنسی صورت گرفت.

بالاخره از این میان گروه دیگری بنام حرکت طالبان تحت حمایت پاکستان پا بمیدان جنگ گذاشت در آغاز گفته می شد که اینها فرشته های نجات اند، اما دیری نگذشت که بساط تنظیم های جهادی را که برچیدند و خود زمام قدرت را بدست گرفتند چنان ظلم و وحشگری را در حق مردم بخصوص زنها روا داشتند که تعجب همه جهانیان را برانگیخت، هرگاه زنی زیر چادری برای کاری، گدائی و یا خرید به اصطلاح قوت و لایموت برای اطفال یتیمش از خانه بیرون می برآمد فوراً طالب با چوب و شلاق بسر و پایش میزد.

آقای باری جهانی چرا اینها را در شعر خود نیاورده ای؟
اینرا همه میدانند که اسامه بن لادن رهبر سازمان القاعده تحت حمایت رژیم طالبان در افغانستان عملیات تروریستی را علیه منافع امریکا در بعضی جاها و مهمتر از همه جا در نیویارک براه انداخت آنوقت دولت امریکا زیر نام دفاع از خود اقدام کرد و از ده سال بدینسو با قوای ناتو در افغانستان می جنگد و در این جنگ باز هم بیشترین تلفات را مردم بیچاره، چه از سوی امریکائی ها و چه از سوی طالبان متحمل میشوند.

آقای باری جهانی چرا در شعر تان مادر به پسرش نمیگوید که :
بچه جان برو به کابل به زندگی آنهایی که خود را نماینده مردم فقیر افغانستان میدانند نگاه کن که باچه نوع موترهای لوکس و شیک رفت و آمد میکنند، به معاش ماهوار دو سه هزار دالر قانع نیستند هر کدام از راه های غیر مجاز سالانه صدها هزار دالر بدست می آورند، وزرا و قوماندانها و والی ها را ببین که اکثریت شان همان رؤسای تنظیم ها و رهبران جهاد بودند، چه قصرها در افغانستان، دوی و جا های دیگر ساخته و خریده اند و میلیون ها دالر در بانک های خارج اندوخته اند، فقط مردم غریب و جوان ها، بخصوص جوان های روستائی اند که جان شان را به خیال رسیدن به شیر و عسل و فرشتگان بهشتی اما در واقعیت امر برای قدرت جویان روی زمین فدا کرده و فدا میکنند.

از آقای باری جهانی باید پرسید: شما که از دین و کتاب آسمانی برای راضی ساختن جوانان ساده اندیش سخن میگویید چرا از زبان مادر این سوال را مطرح نکرده اید که چرا اینهمه مجریان کتاب آسمانی در عمل اینهمه ظلم و خیانت را مرتکب میشوند و چرا در جوامع اسلامی از قرنهای بدینسوا اینهمه فقر و بی عدالتی و ظلم وجود دارد؟

خلاصه یک سوال آخر، از زبان آن مادر به پسرش که قصد عمل انتحاری دارد باید چنین می بود: حال که قوای خارجی اقدام به خروج قوای شان از افغانستان نموده اند آیا لازم نیست که تو از عمل انتحاری صرفنظر کنی و طالبان هم از جنگ دست بکشند یا باز هم باید جنگ کرد تا قوای خارجی بمانند و جنگ و آدم کشی ادامه یابد؟

پایان